

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social	اجتماعی
--------	---------

ناتور رحمانی
۲۲ مارچ ۲۰۱۳

بهار می آید؟! بهار می آید

آنگاه ما را به مهمانی بهار و جشن شگوفه ها می برند ، آنگاه ما تن های برهنه و سرما زده خود را به دست روز های آفتابی و نسیم خوشگوار بهاری می گذاریم تا با ملایمت و ناز ، موی های پریشان مان را پریشانتر بسازد و بر پشت و پهلوی داغدار ما هزار ها بوسه گرم بنشانند .

در آنزمان ما تا حد توان ریه ها را با تنفس هوای تازه و صاف بهار از لایه های دود تلخ و سینه سوز باروت ، بوی گوشت بدن سوخته انسان و روزگار ، پاک می نمائیم و وجود آلوده با بوی بد دوران را با عطر هزاران گل خوشبوی خودرو شست و شو می دهیم ، زیر آبشار باران می رویم و دل های پُر از درد را با شنیدن سرود دریاچه های زلال از قید اندوه می رهانیم ، قطرات شبنم را از قدح لاله ها می نوشیم ، مست می کنیم تا فراموش کنیم که زمستان بر ما چگونه گذشت ما یک حصه جدا شده از آنهای دیگر استیم ، آنهایی که نه بهتر از ما بل بدتر از ما جان و جهان شان زیر تازیانه مرگبار باد های تند ، رگبار برف و سرمای زمستان در زیر آن خیمه های پاره پاره یا پرده های پلاستیکی در آن دشت های بی سراپای خدا ، خرد و خمیر گردید؟!

ما همان بخشی از پیکر اجتماع انسانی استیم که زیر گنبد دورنگ خدا با فاصله زمین تا آسمان از بندگان خوش ، با داغ سینه و دود آه در فصل یخبندان و خشکی عاطفه ، شکم های گرسنه و تن های کرخت شده از سرما را گرم می سازیم؟؟ ما از آوارگی های زیاد و دربه دری های تحقیرآمیز در خاک خود ، در کشور خود به ستوه آمدیم ، ما به هوای محبت و گرمای آشیانه ، به امید دست یابی به آب و دانه و در فرار از جنگ های تباه کن و آشتی های خایانه ، در وطنی که دوستش داریم به هر طرف سرگردان استیم !!

مگر با دریغ و درد که ما همانطور گرسنه ، بی سرپناه ، سرما خورده و غریب به دشت و دیار خود مانده ایم ، شاید محبت مان به وطن یکطرفه بوده باشد ، شاید وطن مارا دوست ندارد و یا ما برایش کمتر عزیز از بیگانه ها استیم ، بیگانه هایی که بیشتر از خودی ها خود را مالک و اختیاردار این وطن می دانند !!؟

ما می دانیم که دولتمردها از این سرگردانی ها و توقع های ما دل خوشی ندارند ، آخر کدام عاقل روزگار ترجیح می دهد به جای دیدن گل و بلبل ، عیش و عشرت یک مشت آدم فقیر ، گرسنه ، بیکار ، مریض ، ژولیده و آواره را ببیند ، آنهم آدمهایی را که خودشان به این روزگار انداخته اند .

ما می دانیم که بوی ناخوش وجود مان (نسبت عدم دسترسی به آب گرم و حمام) و بوی لباس های ژنده و ناشسته مان برای دماغ دولتمردهای دولت ساز که عطر گلستان صد ها کشور مختلف ، آن را چاق نموده است مشمئز کننده می باشد .

ما می دانیم که فریاد دلخراش کودکان ما به دلیل زیادت گرسنگی و سرما خوردگی خواب خوش نیمه روز و آرامش دنیای بهشتی فرعون های دوران را خراب نموده آنها را نسبت به ما بیشتر بدبین و خشمناک می سازد ، آخرما چکار کنیم و چگونه باید خودمان را از خط دید شما دولتمند های تاراجگر و چوکی باز های سیاسی دور بسازیم تا دگر نه از دیدن ما ناراحت شوید و نه از شنیدن آواز پُردرد ما جبین تان پُرآژنگ گردد؟؟

موجودیت ما شبیه کلک ششم است، نازیبا و اضافی که ندیدن و قطع کردن آن هردو مشکل است ، گرچه دراین اواخر هواپیما های بمب افکن ناتو این مشکل را حل نموده و با بمبارد بیشترما بیگناه ها در چهار گوشه این خاک ، خاطر دولتمرد ها را شاد می سازد ، مگر باز هم ، چه می شود کرد ما هم باید دراین دنیای خدا زندگی کنیم ، حالا به اجبار یا به رضا ، باور کنید ما از اول اینگونه فقیر و غریب نبودیم ، شما بنده های خوب خدا با قرار دادن ما به این وضع برای خود دنیا را کمائی کردید ، و به ما ذریعه مولوی و ملا و طالب و چلی مزدور وابسته به سیستم استثماری خویش درس صبر و قناعت می دهید ، تا منتظر رفاه ، عیش و آرامش بهشت یا دنیای دیگر باشیم ... و خود شما که با تیغ ستم و شهوت مکنّت، از پرندۀ هوا تا ماهی دریا را پوست می کشید همین دنیا را برای خود و اولاد های نازنین تان بهشت می سازید ، زیرا نیک می دانید که نقد بهتر از دل بستن به وعده نسیه است ، پس ای دولتمردهای عزیز شمارا به خدا بیشتر ازاین بالای ما قهر نشوید .

به خدا ما نه می خواهیم باعث رنجش خاطر مبارک تان شویم و نه آرزو داریم از خود و بیگانه ، خارجی و داخلی ما را بدین حالت دراین دشت زیر خیمه های پاره پاره و پرده های پلاستیکی، گرسنه ، سرما زده و گدا ببینند ، ما نمی خواهیم بگوئیم که به نام ما و فقرما تجارت و معامله می نمائید ، ما نمی گوئیم که شما از آن همه ملیونها دالر پول که به نام ما از سراسر دنیا می گیرید سرپناهی ، نانی ، لباسی برای ما بسازید .

ما نمی خواهیم سبب شرم خود و خجالت شما شویم ، مگر چه می شود کرد که ما را همان عشق به وطن و الفت به خاک به این خاک سیه نشانده است ، کاش مثل شما غمش را نداشتیم و یا زر ، زور و تزویر می داشتیم و به کار می بستیم آنوقت وضع فرق می کرد

ما می دانیم که به اصطلاح (دولت) نمی تواند ما را از دست غضب زمستان سوزان و ستم سرما برهاند ، یعنی ما را از بودوباش زیر خیمه ها دراین دشت نجات داده به کدام جای دگر ببرد که چهار دیوار و یک سقف داشته باشد ، درب و پنجره آن مهم نیست ، مهم اینست که از یورش سرما در امان باشیم ، به کدام قاغوش عسکری بدون عسکر ، به کدام دیپوی بدون مواد ، به کدام مکتب سوختانده شده ، به کدام دانشگاه بدون دانش آموز ... ما هم چه خیال های بی جا و توقع های بیموردی ازاین دولت بیچاره و مزدور داریم ، دولتی که همه عمرش در جنگ های زرگری و سازش های زیبوانه گذشت ، دراین سیستم همه با هم در جنگ اند ، کابینه با پارلمان ، پارلمان با قضاء ، قضاء با عدلیه ، عدلیه با امنیه ، امنیه با مردم ، و مردم با یک دیگر و

به همین منوال با استقرار قانون جنگ در وطن و موجودیت هیزم افگنان دراین تنور تباهی و شعله ور نگهداشتن آتش جنگ دگر ما را دست به جایی نمی رسد که چه ، بل پای ما هم دراین میانه خواهد شکست ، شبیه شکستن پای بز در جنگ دو قوچ .

بگذریم شکوه کردن سازنده نیست ، باید با مشکلات زندگی مقابله نمود ، « بلی آنهایی که آرام اند هر روز این توصیه را به ما مینمایند ، آنهایی که ما را با جهانی از مشکلات مواجه ساخته اند» ما باید از درد ها و غمهای زندگی نکته ها بیاموزیم ، زیرا رنج و اندوه ، درد و دریغ درین قرن نصیب ماست ، ما می دانیم که کی ها این نصیب و تقدیر را برای ما رقم زده اند ، آنهایی که پیوسته ما را چاپیده اند ، شاه و شیخ و شحنة ، آنهایی که به نام به اصطلاح (انقلاب و جهاد)

ما را چپاول کرده و به روز سیه نشانده اند ، آنهایی که ... بگذریم برای گوش های ناشنوا و چشم های نابینا این همه داستان سرائی کردن و نمایش دادن چه فایده !!

اینک بهار می رسد و ما به پیشواز روز های آفتابی و جهان زیبایی های طبیعت می رویم ، وقتی همتای ما در سمت دگر این سرزمین بلا آفرین طفل چند ماهه اش را به دوهزار افغانی فروخت ما دانستیم که وی می خواهد با پول آن تخم حبوبات و غله بخرد ، می خواهد به کویر نامردمی پاش بدهد تا در بهار همه برویند و سبز شوند ، تا زمستان دگر را به قحطی و فاقگی نگرانند ، تا مجبور نشود چوپه های دگرش را ارزان بفروشد .

ماهم زمین یخزده را با پنجال ها شخم زدیم و چوپه های کرخت و کبود شده از سرمای خود را در کنار دخمه های نمناک ، سرد و تاریک زیر انبار برف گور نمودیم تا در بهار نهال بروئید ، درخت های پُرشگوفه و میوه دار ، تا فصل سرمای دگر را چیزی برای خوردن داشته باشیم و از منت بنده های خوب خدا فارغ باشیم .

پسرک چهارساله همسایه طرف ما دیده چپلک های پلاستیکی پاره شده اش را زیر زمین دفن نموده خود با پای های برهنه روی برف ها استاده شده با گریه و زاری از آن بالای بالا ها توقع نمود تا در بهاری که از راه می رسد برایش بُته های پاپوش نو برویاند تا مجبور نباشد در زمستان دگر با چپلک های پلاستیکی پاره روی برف و گِل و لای راه برود؟!!

ما همه زیاد خوشحال استیم زیرا بهار می آید و ما را « دولتمردهای دولت اندوز و دولت ساز » به مهمانی عطر و گل و سبزه و آفتاب خواهند بُرد و توجه خواهند داشت تا دگر کسی از سرما تلف نشود ، بلی آنها ، دولتمردهای ما سرمایه های ما را با ما قسمت خواهند نمود تا از گرسنگی و سرما نابود نشویم و....

کی ما را ساخته چنین بد روز --- کی برگ و بهار ما را کرد آتش سوز ؟

کی مرغ آزادی را کرده پرسوز --- کی ستم روا میدارد بر ما ، هر روز

میدانیم بهار رهائی دوراست هنوز--- مگر میرسد اخر پیروزی ، یکروز

آنزمان چراغ بهار شود دل افروز --- وشگوفه سار گردد وطن هر روز

وطندار ! هرروزت ، نوروز

نو روزت پیروز ، شاد و بهروز .